**مدت: 33 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به آیات مبارکات بود برای اثبات برائت پایان یافت و نتیجه این شد که آیات دلالت بر برائت شرعیه ندارد. دلیل دیگری که به آن استدلال شده برای اثبات برائت شرعیه روایات مبارکاتی است که در این زمینه وجود دارد.

خب اولین روایتی که شیخ اعظم مطرح فرمودند و تبعه محقق خراسانی در کفایه حدیث شریف رفع است.

خب ما این حدیث را مطالعه کرده بودیم که عرض کنیم بعد دیدیم خیلی طویل الذیل است این حدیث و اعلام به جهات مختلفش پرداختند. گفتیم که خب به جای حدیث رفع بعض احادیث دیگر را که به این فرصت کوتاهی که حالا شاید مثلاً حالا فوقش ده جلسه دیگه باشد، احادیث دیگری را مطرح کنیم. احادیث دیگر را قبلاً نوشتیم. حدیث رفع یک چک‌نویسی دارم اما کامل نشده. امروز رفتم مؤسسه برای این که منزل نبود. هر چه نگاه کردم دیدم آن‌ها هم مفصل است، حدیث اطلاق هم همین جور است و هکذا و هکذا... سه چهار تا حدیث دیگر را هم دیدم، دیدم‌ آن‌ها هم خیلی تفصیلاً بحث شده از آن‌ها. البته آن اواخر شاید بعضی احادیثی باشد که دیگه الان دیر هم که شد برای همین بود که داشتم این‌ها را نگاه می‌کردم.

علی ای حال دیدم همه این‌ها هم باز طولانی هست فلذا گفتیم همان حدیث رفع را حالا آن مقداری که می‌رسیم کنیم بقیه‌اش برای سال آینده باشد و یا این که حالا فردا اگر اجازه بدهید حالا یک مقداری وارد حدیث رفع بشویم ولی ببینیم اگر احادیث کوتاهی باشد که در این ده جلسه بشود آن‌ها تمام بشود که این حدیث رفع هم ناقص نشود و هم این که ابحاثش به هم پیوسته هست سال دیگه نخواهیم تکرار بکنیم. حالا امروز فی الجمله وارد حدیث رفع می‌شویم برای این که شِمایی گفته بشود تا ببینیم فردا خدای متعال چی تقدیر می‌فرماید.

خب این حدیث شریف رفع در کافی شریف، در توحید صدوق، در خصال صدوق، در نوادر احمد بن محمد بن عیسی، این نوادری که فعلاً منسوب به ایشان هست و در دسترس هست، در اختصاص شیخ مفید و در دعائم الاسلام و فقه الرضا؛ فقه منسوب به حضرت رضا سلام الله علیه که گفتیم واقعاً مال شلمقانی ظاهراً هست، روایت شده. البته در بعضی این‌ها فرمودند شش تا، و در بعضی فرمودند نه تا. اما تمام این‌ها مشتمل بر موقف استدلال و محل استدلال که ما لایعلمون باشد هست.

حالا فعلاً حدیث را از خصال و توحید صدوق عرض می‌کنیم به علت این که در کافی شریفه مرفوعه هست و در نوادر احمد بن محمد بن عیسی هم مرسل است. و در اختصاص شیخ مفید هم مرسلاً نقل شده. مهم این است که در خصال و ... از حیث این که سند مسند باشد، در خصال هست و در توحید صدوق. بهترین جایی که همه این‌ها را جمع کرده است جامع احادیث شیعه در جهاد نفس، باب 52، باب «ما رُفع عن امة النبی(ص)» چنین عنوانی را دادند و در کتب حدیث این عنوان مطرح شده. آن جا تمام این‌ها را تقریباً جمع فرموده. و یکی هم در مقدمه جامع احادیث شیعه در بحث آن بابی که برای حکم در شبهات حکمیه باز فرمودند در آن جا هم ذکر شده منتها آن جا تمام این موارد نیامده. و این مورد را هم عرض بکنم شما تتبع بفرمایید که احتمال می‌دهم در تحف العقول هم این روایت شریفه نقل شده باشد اما جزم ندارم یک تفحص مختصری هم کردم پیدا نکردم ولی احتمال می‌دهم آن جا هم باشد حالا شما یک تفحصی بفرمایید. فعلاً من در این دفتر از این دو کتاب نقل می‌کنم آن‌ها را دیگه چون بنا داشتم امروز حدیث رفع نخوانیم جامع الاحادیث را نیاوردم که حالا آن‌ها را هم متن‌هایش را بخوانم. حالا فعلاً متن خصال و توحید صدوق:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْه‏ [در خصال] رحمه الله عنه [در توحید صدوق]. قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام [در خصال هست (صلی الله علیه و آله) بعد از أبی عبدالله] ص قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص...»

ظاهراً این خطاب چاپی باشد، همان طور که در توحید هست «علیه السلام» است. چون مأنوس نیست و متداول نیست که نسبت به ائمه ولو صلی الله علیه است ولی متدوال نیست این به کار بردن این دعا در مورد ائمه علیهم السلام. در مورد رسول خدا است.

«قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ...»

در خصال این طور است. در توحید «ما لایطیقون» اول است، «ما لایعلمون» بعد هست.

«وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةٍ. (مادامی که به زبان آورده نشود، لب بر آن گشوده نشود.)»

این 9 مورد. خب قبل از تقریب استدلال به این حدیث شریف...

سؤال: در تحف هم هست.

جواب: چه صفحه‌ای است؟ پنجاه.

سؤال: بله، صفحه پنجاه.

جواب: این صفحه پنجاه ای تحفی که ما داشتیم نبود. من هم از همان نرم افزار دیده بودم که پنجاه بود و یک خرده این طرف و آن طرف را هم که نگاه کردم نبود. حالا در عین حال....

خب تمهیداً برای تقریب استدلال نیاز داریم به این که فقه الحدیث این حدیث شریف را از دو ناحیه بررسی کنیم؛ یکی از ناحیه این که در این حدیث شریف نسبت داده شده رفع به این امور تسعه و حال این که این برخلاف ما نراه وجداناً هست. چطور فرموده «رُفع عن امتی الخطاء» و حال این که ما می‌بینیم هم خطاء در احکام وجود دارد، هم خطاء در موضوعات وجود دارد. انسان گاهی خطا می‌کند قبله را، گاهی خطا می‌کند در امور دیگر، این فراوان است که انسان در خارج خطا می‌کند. در تحصیل احکام هم خیلی وقت‌ها مجتهدین خطا می‌کنند و بعد می‌فهمند، تبّدل رأی برای‌شان پیدا می‌شود می‌فهمند قبلاً خطا کردند. و به تبع آن‌ها مقلّد هم گاهی خطا می‌کند در فهم فتوای مجتهدش، خیال می‌کند این فتوا است بعد... پس بنابراین هم در موضوعات، هم در احکام خطا وجداناً در خارج الی ماشاء الله وجود دارد. نسیان هم همین جور است. نسیان هم در احکام هست، هم در موضوعات. و «ما اکرهوا علیه» خب بسیاری از چیزها است که «ما اکرهوا علیه» یعنی افعالی که اکراه بر آن شده انسان. این فراوان است که اکراه می‌شود بر انجام یک کاری یا بر ترک یک کاری. «و ما اضطروا الیه» هم همین جور است. اضطرار است فراوان است که برای انسان‌ها پیش می‌آمد در امت پیامبر و غیر امت پیامبر، اصلاً بشر این چیزها در او فراوان است. و حسد، حسد رفع شده، یعنی توی امت پیامبر حسد وجود ندارد؟ این همه حسد وجود دارد، توی علماء و غیر علماء حسد وجود دارد. و نقل شده که علامه قدس سره؛ علامه حلی یک روزی شادمان دیدند ایشان را، عرض شد خدمت‌شان وجه شادمانی شما چیه؟ فرمود 25 سال هست دارم با صفت حسد مبارزه می‌کنم که نفس را پاک کنم از صفت حسد، امروز می‌بینم موفق هستم و حسدی در درون خودم نیست. خب این حسدی که این قدر رفع آن مشکل است که شخصیت بزرگی مثل علامه که آدم نخواهد کلاه سر خودش بگذارد و واقعاً حسد نداشته باشد بعد از ریاضت‌های نفسانی 25 ساله حالا می‌فرماید امروز می‌ّبینم. حسد در امت فراوان است و منشأ بسیاری از مشکلات بسیار همین حسد است. چه در امت پیامبر، چه در غیر امت پیامبر(ص).

و هم چنین بعد که فرموده «و الطیرة» خب این هم که هست، زیاد است. حالا هم توی مردم حالا هم فی زماننا هست. مثلاً یکی عطسه می‌کند دیگه می‌ایستد نمی‌رود. چرا؟ تفأل به بد می‌زند یا یک جغد می‌آید سر بام خانه می‌نشیند یا چی می‌نشیند، تفأل به این می‌زند که کذا. و هکذا این طیره‌هایی که وجود دارد. و هم چنین تفکر در خلق و اشکالات این که آیا این‌ها مختار هستند، مختار نیستند، اگر این‌ها مخلوق هستند خدا خلق‌شان کرده و چیزهایی که من به زبان نمی‌خواهم بیاورم این‌ها هم وجود دارد، اشکالاتی که در این ناحیه هم هست. خب چطور فرموده این‌ها برداشته شد، این‌ها نیست.

بنابراین این حدیث اگر ما نتوانیم تصویر کنیم صحت رفع را به این امور و یک مضمونی باشد که لایتعقل و سند هم اگر تمام تمام باشد حدیث اصلاً قابل حجیت نیست. و نمی‌شود به آن استدلال کرد. پس بنابراین اولین گامی که ما باید برداریم در این حدیث شریف این است که ببینیم این قابل تصویر است این مسأله و این اسناد رفع به این امور تسعه چگونه می‌شود تعقل و تصور کرد.

مسأله دوم که باید در آن بحث بشود این است که مفاد رفع چیه؟ رفع معنایش چه معنایی است؟ آیا شامل دفع هم می‌شود، به معنای دفع است، یا نه به معنای ظاهری رفع است یا جامع بین رفع و دفع است، این هم یک مسأله مهمی است که باید مورد بحث قرار بگیرد، بزرگان و اعلام هم این را محل بحث قرار دادند و این حدیث اگر مسأله تمام بشود، فقه الحدیث آن ان شاء الله تمام بشود یکی از آن روایاتی است که ینفتح منه ابواب کثیره، چون فقط ما لایعلمون آن که خب حالا در شبهات حکمیه، شبهات موضوعیه برای ما نافع هست اگر تمام بشود استدلال به آن، و در فقرات دیگر آن در سرتاسر فقه موارد خطا، موارد نسیان، موارد اکراه، موارد اضطرار خب این حدیث شریف در همه آن‌ها قابل استفاده است در فقه. بنابراین یک حدیثی است که خیلی پرمنفعت است در فقه من الطهارة الی الدیات سیّال است و از این جهت هست که مرحوم شیخ اعظم هم برخلاف احادیث دیگر باز وارد مباحث دیگر آن هم که مربوط به بحث برائت نیست شدند و آخرش هم می‌فرمایند که «قد خرجنا عن وضع الرسالة در مورد این حدیث شریف به خاطر این که این مباحث دیگر هم در آن وجود دارد.

حالا ما هم و الله العالم که نسبت به آن مباحث دیگه موفق بشویم بپردازیم یا نه که آن‌ها خودش مباحث استطرادی است. اما بالاخره آن مقداری که مربوط به بحث اصول و مبحث برائت می‌شود که باید توجه به آن بکنیم.

خب اما بحث اول که این تصویر این اسناد رفع به این امور تسعه چگونه هست. مجموعاً سه مبنای اساسی برای تصویر این اسناد در کلمات بزرگان وجود دارد.

تصویر اول این است که به دلالت اقتضاء و صوناً لکلام الحکیم عن الکذب و خلاف الواقع این جا می‌فهمیم که مرفوع در واقع یک امر آخری است که آن مقدر است و اگر اسناد به این امور شده است مجازاً اسناد به این‌ها شده یا اصلاً اسناد به این‌ها داده نشده و در واقع مسندٌ الیه این‌ها چی هستند، یک امر مقدری است مثل «و اسئل القریة» چطور در «و اسئل القریة» معقول نیست که از قریه سؤال بشود. آن جا می‌گویند یعنی «و اسئل اهل القریة» این جا هم باید گفت چیزی در تقدیر است و مضافی مثلاً در تقدیر هست و آن قابل رفع... آن چیزی که قابل رفع است آن هست و در حقیقت آن مرفوع است. این مسلک شیخ اعظم قدس سره است و عده‌ای از بزرگان که می‌گویند امری در تقدیر است.

حالا همین قائلین به این راه اول خودشان دارای مسالکی هستند که خب حالا آن مقدر چیه؟ عده‌ای گفتند مقدر در این جا مؤاخذه است «رُفع عن امتی مؤاخذة الخطاء، مؤاخذة النسیان» مؤاخذه بر خطاء، مؤاخذه بر نسیان، مؤاخذه بر ما استکرهوا علیه. اگر اکراه شدند بر یک امر حرامی و در اثر اکران انجام داده خدا مؤاخذه‌اش را برداشته نسبت به آن. یا اضطرار پیدا کرد به یک امر حرامی، یا به ترک یک واجبی، خدای متعال عقابش را برداشته. «رفع ما لایعلمون» هم همان طور. مؤاخذه بر انجام چیزی که حکم آن را نمی‌دانیم مثلاً برداشته شده. پس این یک مبنا است که مقدر در این جا عبارت است از مؤاخذه و مسؤولیت و التبعة. این‌ها عبارةٌ أخری یک مطلب است. این یک نظر.

نظر دوم ...

سؤال: مؤاخذه هم دنیوی هم اخروی؟

جواب: حالا قهراً شاید هر دو باشد، حالا آن هم یک بحثی است حالا مؤاخذه شد آیا حدودش هم برداشته شده، تعزیر آن هم برداشته شده و در قیامت عقابش هست یا نه؟ علی القاعده مقصودشان همه‌اش هست.

این یک نظر.

نظر دوم: این هست که جمیع الآثار. همه آثاری که هر یک از این‌ها دارند برداشته شده. پس مقصود آثار است. این هم یک نظر است که جمیع الآثار برداشته شده که البته این خودش احتیاج به توضیح دارد که بعداً. آثار چی؟ آثار خود خطا یا آثار آن کاری که خطائاً انجام شده؟ آثار نسیان یا آثار آن کاری که نسیاناً انجام شده؟ که قهراً باید گفت مقصود آثار خود خطاء نیست، این تناقض می‌شود، شارع بیاید روی خطاء حکمی جعل کرده باشد بعد بردارد. اگر روی خود خطاء شارع حکمی جعل کرده بعد بیاید بردارد آن معنا ندارد. یا روی خود نسیان حکمی جعل کرده باشد بعد بفرماید وقتی نسیان کردید من آن حکم را برداشتم. خب چرا جعل کردی؟ پس این مقصود چیه؟ آن آثاری است که مال آن منسی است، آن مخطئٌ فیه است. آن مخطئٌ فیه یک آثاری دارد. حالا شارع می‌گوید آن را اگر نسیاناً انجام دادی یا خطاء کردی آن را من، آن آثار را برداشتم. که حالا توضیحاتش بیشتر آن ان شاء الله در محل خودش ان شاء الله خواهد آمد. این هم قول دوم و نظر دومی که همه آثار بگوییم برداشته شده.

قول سوم این است که نه، مؤاخذه نیست، خصوص مؤاخذه. جمیع الآثار هم نیست، بلکه در هر موردی از این موارد اثر مناسب برداشته شده. یک جا مثلاً مؤاخذه است، یک جا حکم است، یک جا یک چیز دیگری است و هکذا. آن اثر مناسب برداشته شده. این هم نظر سوم است. که حالا ان شاء‌الله بعداً مقام دیگری که ما بعد باید بحث کنیم این است که خب حالا ما تصویرات ثبوتی را داریم می‌گوییم، این تصویرات ثبوتی، مقام اثبات با کدام یکی از این‌ها هماهنگ هست و قابل استظهار هست این مقام بعد هست که خواهد آمد. بنابراین این نظر شیخ اعظم که آن‌ها می‌گویند ما با تقدیر کار را حل می‌کنیم. حالا إما به نحو اول و إما به نحو ثانی و إما به نحو سوم، با تقدیر.

راه دوم راهی است که محقق امام قدس سره پیمودند و آن این است که در این جا «رفع» نه، ما احتیاجی به تقدیر نداریم، تقدیر اصلاً خلاف ظاهر است و لادلیل علیه. دلالت اقتضاء هم آن را اقتضاء نمی‌کند چون وقتی دلالت اقتضاء بود که اگر آن نباشد دروغ باشد، خلاف واقع بشود. خب اگر راه دیگری وجود دارد دلالت اقتضاء را هم اقتضاء نمی‌کند، فرمایش شیخ برای این که تقدیری در کار بیاید. بلکه این جا روی ادعا است. همان که در باب مَجازات گفته می‌شود. در باب مَجازات استعمال لفظ در خارج از معنای موضوعٌ له که نیست. وقتی می‌گویند «زیدٌ اسدٌ» نه این که زید را در معنای شیر استعمال نکردند حالا آمدند در این آقا استعمال می‌کنند، این که اصلاً بهایی ندارد ولی لطفی در آن نیست، باب مجاز باب لطائف است، باب ذوق است و کلمه اسد را که از معنای اصلی خودش منسلخ کنی «الف، سین، دال» را در این آقا استعمال بکنی، این چه... بلکه لطف در آن جا است که شیر یعنی شیر حالا به این آقا می‌گویی شیر، چرا؟ چون ادعا می‌کنی که این هم شیر است.

سؤال: مسلک سکاکی؟

جواب: که می‌شود همان مسلک سکاکی.

آن که اصلاً مجاز درست این است. آن یکی دیگه اصلاً دروغ است و غلط است و به قول ایشان آن اصلاً.... ما چنین مجازی آن جوری نداریم. چون هیچ لطفی در آن نیست، هیچ ذوقی در آن نیست، هیچ هنری در آن نیست. هنر این است که شخص به خاطر آن ذوق ادبی که دارد ادعا می‌کند که این هم همان است چون یکی از صفات او، که علائقی که در محلش گفته شد درون او می‌بیند ادعا می‌شود که این همان است.

حالا ایشان می‌فرماید در این رفع‌ها هم این موارد هم همین است. «رُفع عن امتی تسعة» نمی‌خواهد ... می‌گوید واقعاً برداشته شده. چیزی هم در تقدیر نیست. همین نسیان برداشته شده، همین خطاء برداشته شده، همین ما اکرهوا علیه برداشته شده، این‌ها برداشته شده پس رفع در معنای مجازی استعمال نشده، در معنای حقیقی خودش استعمال شده، اسناد هم به خود این‌ها داده شده، چیزی در تقدیر نیست اما مبرر آن، مجوز این اسناد چیه؟ ادعا است. خب ادعا می‌کند که این‌ها برداشته شده، شارع ادعا می‌کند که این‌ها برداشته شده. می‌گوید این‌ها برداشته شده ادعائاً. نه واقعاً که برداشته نشده ادعائاً برداشته شده. خب چرا این ادعا را می‌کند؟ ادعا یک مجوزی می‌خواهد، همین جوری که ما نمی‌توانیم بگوییم زیدٌ اسدٌ، تا یک شجاعتی نداشته باشد، تا یک تحور و بی‌باکی مثل شیر نداشته باشد، که نمی‌شود گفت اسدٌ. یک مبرر می‌خواهد. یک مبرری این جا وجود دارد. آن مبرر چیه؟ حالا یا باید بگویی جمیع الآثار است، یا اثر مناسب است، بالاخره یکی از آن چیزها باید بگویی. پس ما جعله الشیخ قدس سره مقدرا، ایشان مثلاً جعله مبرراً. این در تقدیر نیست، هیچی در تقدیر نیست. اسم مسند به آن چه که رفع به آن نسبت داده شده همین‌ها هستند اما آن امور می‌شود چی؟ می‌شود مبرر ادعا. و این اسناد هم می‌شود درست. این هم نظر مبارک ایشان هست. البته با توضیحاتی که حالا بعد ان شاء‌الله بیشتر عرض می‌شود.

نظر سوم، نظر محقق نائینی و من تبعه است که ایشان فرموده است که نه، ادعا هم در کار نیست. تقدیر هم نیست. ظرف رفع یک ظرف دیگری است که در آن ظرف درست است. این رفع رفع تشریعی است به قول ایشان. حالا توضیح مطلب که این رفع تشریعی یعنی چی. ببینید در عرف و در جمل شرعیه وارد شده؛ «لا رهبانیة فی الاسلام» رهبانیت در اسلام نیست. می‌گوییم نماز در اسلام هست یا نیست؟ نماز هست، روزه هست، حج هست، این‌ها در اسلام هست. دزدی نیست، غیبت نیست، رهبانیت نیست، این‌ها هم نیست. این یعنی چی در اسلام این‌ها هست آن‌ها نیست، چه جور می‌گویی این‌ها هست آن‌ها نیست. در اسلام خب حکم این‌ها هست، خود نماز در اسلام است، نماز که توی مسجد است، توی خانه است، توی... مردم نماز بخوانند. این که می‌گویی در اسلام نماز هست یعنی چی؟ در اسلام روزه هست یعنی چی؟ یا می‌گویی دزدی توی اسلام نیست، رهبانیت در اسلام نیست. این هست و نیست‌هایی که ما به مقام تشریع، حوزه تشریع، حوزه قانون نسبت می‌دهیم این خودش یک نسبت عقلایی، عرفی که ذوق عرف می‌پسندد، این استعمالات را هم دارد. مثلاً می‌گوییم توی فلان کشور، توی قوانین آن سربازی نیست. سربازی نیست یعنی چی؟ ولی توی قانون ایران سربازی هست. این استعمال را مردم می‌کنند یا نمی‌کنند؟ حرف آقای نائینی این است که «رفع عن امتی» شبیه همین استعمالات است. این که می‌گوید این‌ها نیست، این‌ها برداشته شده، شبیه همین است که می‌گویی سربازی مثلاً این جا هست، آن جا نیست. یا بوده، می‌گویی برداشته شده. سربازی برداشته شده. یک قانونی مثلاً توی مجلس باشد بعداً این نسخ کنند. می‌گویند سربازی برداشته شده. اگر قانون سربازی را مثلاً نسخ کنند می‌گویند سربازی برداشته شده با این که آن که برداشته شده چیه؟ قانون است، یا آن که گذاشته شده قانون است اما چون قانون سبب تحقق کأنّ آن شی است. همان طور که شیء با انجام خارجی فیزیکی انسان در خارج تحقق پیدا می‌کند کأنّ در نظر عرف با قانون هم که چون قانون الزام‌آور است تهیج می‌کند افراد را به انجام کأنّ این هم علت وجود است و نبودن قانون، برداشتن قانون علت عدم وجود و برداشته شدن آن معلولش هست. چون این چنینی است پس وقتی قانون می‌گذرانند کأنّ آن چیزهایی که قانون ایجاب کرده آن را، وجود دارد در آن حوزه، به نفس قانون کأنّ آن‌ها هم موجود شده. فلذا می‌گوییم توی اسلام نماز هست، نماز یعنی نماز خواندن. آن جا حذف مضاف نیست. در اسلام قانون نماز خواندن هست. دست شیخ اعظم بدهی آن جا هم می‌گوید وقتی می‌گوییم در اسلام نماز هست یعنی در اسلام وجوب نماز هست. یک مضافی در تقدیر است. دست امام بدهیم ایشان می‌فرماید چی؟ یک ادعا دارند می‌کنند، یک چیزی که نیست دارند ادعا می‌کنند هست. چون منشأش وجوب است. آقای نائینی می‌گویند هیچ کدام از این‌ها نیست. این یک ذوق ادبی و عرفی است که چون وقتی قانون... قانون هم چون علت وجود است پس کأنّ آن موجود است، پس آن موجود است. وجوداً تشریعیاً نه وجوداً تکوینیاً. جایی که ایجاب هست، جایی که تحریم هست وجوب وجود تشریعی و عدم تشریع پیدا می‌کند. بنابراین به این لحاظ که خود قانون مثل اسباب وجود می‌ماند، یا اسباب عدم می‌ماند و با وجود سبب مسبب می‌شود در آن محیط تشریع از این جهت هم اثباتش درست است بگوییم وجود دارد در اسلام، نماز وجود دارد، هم درست است بگوییم در اسلام دزدی وجود ندارد.

سؤال: در اسلام قانون دزدی هم هست.

جواب: بله قانونش هست ولی این هم یک نحو گفتار است خودش که شارع در مقام بیان مقاصد خودش از هنرهای مختلف ادبی استفاده کرده. این یک نحو هنر ادبی است که در این روایات از آن استفاده شده و پس بنابراین رفع رفع چیه؟ تشریعی است.

این اصول این سه نظر، اصول مبانی‌ای است که بزرگان برای حل تصویر این که چگونه این جا رفع نسبت داده شده، و این جا همین طور که توضیح می‌دادیم شاید توی ذهن‌تان خطور کرده رفع اگر برداشته شدن هست باید باشد و بردارند، تا نیست چه جور می‌شود برداشت. خب آیا این‌ها می‌گوید برداشته شده مگر بوده که بخواهد بردارد. یعنی تا یک زمانی بوده حالا می‌خواهد بردارد یا از اول نبوده. پس چطور گفته رفع. این هم پس تصویرش نیاز دارد به خود رفع چه جور می‌شود این جا تصویر کرد فلذا دو مقام است؛ یکی این رفع حالا به هر معنایی بگیری چه جور نسبت به این‌ها داده شده، که از این سه راه خواستند حل کنند، و بعد خود رفع حالا یعنی چی؟ این هم یک بحث دارد که ان شاء الله. حالا که شروع کردیم دیگه مثل این که ادامه بدهیم. و صلی الله علی محمد و آله.

**پایان جلسه**